

پرسش شماره ۱۴

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونسیم کارگری

دوشنبه سی و یکم شهریور ماه ۹۹ - بیست و یکم سپتامبر ۲۰۲۰



جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی

در بطن بحران خاورمیانه

محمد آسنگران

جمهوری اسلامی رژیمی برآمده از جنبش اسلام سیاسی است. این جنبش در دهه هفتاد میلادی از یک طرف در تقابل با بلوک شرق در جایی

صفحه ۳

معنای توافقات دیپلماتیک منطقه،

موقعیت اسلام سیاسی

علی جوادی

پرسش: در پی امضای توافقنامه میان اسرائیل و امارات و بحرین، در غرب صحبت از این است که سیمای سیاسی خاورمیانه در حال عوض شدن است. نظرتان در اینمورد چیست؟

علی جوادی: بر خلاف تبلیغات سطحی و پوچ سخنگویان هیات حاکمه آمریکا و متحدین اش آنچه در خاورمیانه در حال تغییر است، سیمای سیاسی این منطقه در کلیات خود و در محورهای اساسی مورد نظر توده مردم سکولار و آزادیخواه و برابری طلب نیست. تغییر سیمای سیاسی خاورمیانه مستلزم تغییرات اساسی در زمینه سیاست و اقتصاد و فرهنگ و جایگاه این منطقه کلیدی و استراتژیک در سطح جهان است. آنچه اکنون در حال تغییر است، صف بندی دیپلماتیک و سیاسی نیروهای مرتجع موجود حاکم در این منطقه است. آنچه در حال تغییر است آرایش سیاسی نیروها و به درجه ای صف بندی نظامی - امنیتی در این منطقه است.

تغییر سیمای سیاسی در خاورمیانه مستلزم پاسخ و حل مسائل اساسی و پایه ای در منطقه است. در محور این مسائل حل مساله ملی فلسطین، برسمیت شناسی کشور مستقل فلسطین با تمام حقوق بین المللی شناخته شده و در چهارچوب قوانین موجود بین المللی، در کنار کشور اسرائیل، است. بدون پاسخ به این مساله و التیام بخشیدن به این زخم دیرینه و تاریخی، صلحی عادلانه در خاورمیانه قابل تصور نیست. این دقیقاً مساله ای است که در این دور از تغییر و تحولات دیپلماتیک در خاورمیانه، برخلاف تلاشهای پیشین، مشخصاً در دستور قرار نگرفته است. در این تلاشها ما اصولاً هیچگونه ارجاعی، حتی صوری به حل مساله فلسطین را مشاهده نمیکنیم. برعکس، رسماً و بطور ابلهانه ای به دنبال "صلحی" اند که با دور زدن مساله فلسطین قرار است شکل بگیرد که این يك هدف غیر ممکن است.

جان کودکان بازیچه سودپرستی دولت اسلامی سرمایه

مرگ سه دختر بچه در آستانه اشرفیه، جنایت است!

پدرام نواندیش

هر کشاورزی که با کاشت برنج و یا انبار کردن آن سروکار داشته باشد، می داند که باید محصولش را از گزند آفات دور نگه دارد. به این منظور

صفحه ۷

سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

(بخش نخست)

منصور حکمت

نوشته حاضر چکیده مباحثاتی است که پس از کنگره دوم حزب و بر مبنای تاکیدات کنگره بر لزوم تدقیق بیشتر رئوس سیاست سازماندهی

صفحه ۹

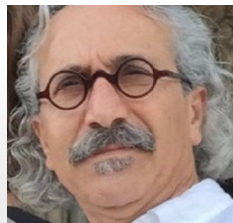
نشریه پرسش هر دوشنبه منتشر می شود!

سر دبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!



معنای توافقات دیپلماتیک منطقه، موقعیت اسلام سیاسی

علی جوادی

آنتی‌اسلامیستی و آزادیخواهانه در محور این تغییر و تحولات قرار دارد. انفجاری که در پس سرنگونی رژیم اسلامی صورت پذیرد، تشعشاتش تمام منطقه و کل بشریت را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد.

و بالاخره آنچه خاورمیانه را در عین حال در چنگال خود به اسارت گرفته است، وجود دولتهای مرتجع و متحجر دست راستی بورژوازی حاکم بر این جوامع است.

سیمای سیاسی خاورمیانه تغییر چشمگیر و چندانی نکرده است. آنچه تغییر کرده است، توافقات دیپلماتیک میان دول مرتجع منطقه است. این تغییرات برخلاف مبلغان آن تلاشی در راستای صلح در منطقه نیست، برعکس تغییر آرایشی جدید میان کشورهای دست راستی پرو امریکایی است. هدف از این تغییرات، تقویت و تحکیم موقعیت هژمونیک آمریکا و متحدین اش در قبال حکومت اسلامی و شاخه ای از اسلام سیاسی و نه حتی کلیت اسلام سیاسی است. هدف از این توافقات شکل دادن به اتحادی در قبال دست اندازی ها و تعرض همه جانبه این بخش از اسلام سیاسی در منطقه است. هدف نه نابودی این بخش از اسلام سیاسی بلکه تحمیل توازن قوای جدیدی به این نیرو و مشخصا حکومت اسلامی است. هدف شکل دادن به صف بندی جدید بمنظور آمادگی برای کشمکش های پیشرو است.

خلاصه کنم، تغییر سیمای سیاسی خاورمیانه به دستیابی به صلح عادلانه در فلسطین و سکولاریسم و آزادیخواهی و برابری طلبی در کل منطقه گره خورده است.

پرسش: مذاکرات دولت افغانستان با گروه طالبان بر سر آنچه که طرفین، صلح در افغانستان مینامند در چند روز اخیر در صدر اخبار جهانی بوده است. گروه های مختلف مردم در افغانستان نسبت به روند جاری ابراز نگرانی میکنند. زنان بویژه با یادآوری روزهای سیاه حکومت طالبان، مخالف مذاکره دولت با گروه طالبان هستند. آیا قرار است مجددا شاهد دار زدن تلویزیون و سنگسار زنان در افغانستان باشیم؟ به نظر شما چه علی موجب شکل گیری این مذاکرات شده است و آیا این روند راه را برای بازگشت طالبان بقدرت همواره میکند؟

علی جوادی: مذاکرات دولت افغانستان با جریان طالبان پس از کسب توافق آمریکا و طالبان و خروج بخش وسیعی از نیروهای باقیمانده آمریکا در افغانستان صورت گرفته است. دنباله و ادامه این توافقات است. هدف از این مذاکرات چگونگی سهیم کردن طالبان در حاکمیت سیاسی در افغانستان است. مساله بر سر تقسیم قدرت، چگونگی تقسیم قدرت، میان جناحهای مختلف اسلام سیاسی در افغانستان است. توافقی میان شاخه پروغریب اسلام سیاسی و طالبان. آیا جای تعجب بسیاری است؟ بنظر من! این هر دو جریان مستقل از جنگ و کشمکشهایشان شاخه های مختلف يك جنبش تماما ارتجاعی و ضد انسانی اند. تفاوتها بعضا روشن اند. اما تفاوتها تاکتیکی و اساسا پایه ای نیستند. مساله این است که مختصات این توافق چیست؟

آنچه خاورمیانه را از سایر بخشهای جهان سرمایه داری معاصر متفاوت میکند، وجود این مساله مفتوح است که پاسخی عادلانه را طلب میکند. آنچه خاورمیانه را علیرغم وجود دول مرتجع پرو غربی از سایر مناطق نفوذ سرمایه جهانی متمایز میکند، مساله فلسطین و ناامنی زمینی است که در این منطقه بر اثر این مساله بوجود آمده است. وجود این مساله عملا مانع انتگراسیون کشورهای این منطقه در نظام کاپیتالیستی جهان کنونی شده است. مانع تبدیل این منطقه به يك حوزه فعال صدور تکنولوژی و سرمایه و شکل گیری جامعه ای مدنی بورژوازی از نوع آنچه در آمریکای لاتین و برخی کشورهای آسیای شرقی شاهد آن هستیم، شده است. خاورمیانه با وجود مساله فلسطین يك منطقه ممنوعه و خصمانه است.

اما حل مساله فلسطین خود مستلزم تغییرات اساسی در اسرائیل و فلسطین و تغییر موضع نیروهای دخیل بین المللی در قبال این مساله است. بدون به چپ چرخیدن هر دو جامعه، چه در اسرائیل و چه در فلسطین، صلحی پایدار در این منطقه ممکن و قابل دسترس نیست. واقعیت این است که عدالت خواهی و سکولاریسم باید در هر دو سوی این معادله بر قلدری و زورگویی و قوم پرستی و نژاد پرستی و مذهب چیره شود. به عبارت دیگر صلح در خاورمیانه در گرو کنار زدن جریانات راست افراطی در اسرائیل و اسلام سیاسی در فلسطین است. صلح در خاورمیانه مستلزم پایان دادن به حمایت همه جانبه و بی قید و شرط دول غربی از حکومتهای اسرائیل است. تا زمانیکه این متغییرها عوض نشوند، مساله در جای خود باقی خواهد ماند.

يك رکن دیگر تغییر سیمای خاورمیانه مستلزم پایان دادن به نفوذ و سیطره اسلام سیاسی است. اسلام سیاسی يك نیروی مرتجع و دست راستی بورژوازی است که در پس شکست پروژه نیروهای ناسیونالیست و نیمچه سکولار و در يك خلاء سیاسی توسط خود غرب به جلوی صحنه سیاست رانده شد. قدرت گیری این نیروی مرتجع در ایران امکانات ویژه و بسیار گسترده ای را در اختیار این جنبش فوق ارتجاعی قرار داد. شکست و پایان دادن به فعال مایشایی اسلام سیاسی يك رکن حیاتی دیگر تغییر سیمای سیاسی خاورمیانه است. بدون جارو کردن بساط این جریان تروریست و پایان دادن به سلطه این جریانات بر زندگی مردم در این منطقه نمیتوان حرف جدی ای از تغییر سیمای خاورمیانه زد. و این امر خود در عین حال در گرو پایان دادن به حمایت دول غربی از حکومت اسلامی در ایران و در سطح منطقه است. جریان اسلامی با حمایت غرب به قدرت رسید و با حمایت مستقیم و غیر مستقیم غرب نیز بعضا تا به اینجا دوام آورده اند. سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی در پس يك خیزش توده ای و

اما آمریکا و متحدین اش چه در حاکمیت موسوم به "جمهوری اسلامی" افغانستان و چه در "حکومت اسلامی" افغانستان سازندگان تاریخ و نیروی ابر قدرت در شکل دادن به آینده تحولات سیاسی بطور يك جانبه نیستند. آزادیخواهی و برابری طلبی در افغانستان زنده و پرتحرک است. سوسیالیسم کارگری در افغانستان حضور دارد. مردم نمیخواهند. زنان نمیخواهند. بشریت متمدن نمیخواهد.

این تحولات در عین حال پیام دیگری هم برای مردم و آزادیخواهی در ایران و منطقه دارد. آمریکا به دنبال جمع کردن بساط اسلام سیاسی در منطقه و یا پایان دادن به حکومت اسلامی در این جوامع نیست. نه! خواهان تحمیل موقعیت و توازن قوای سیاسی و دیپلماتیک جدیدی به این نیروها هستند. هر زمان که ضروری ببینند حاضرند قدرت سیاسی در کشورهای این منطقه را میان نیروهای متحد خود و شاخه های مختلف اسلام سیاسی تقسیم کنند. نتیجتاً پایان دادن به اسلام سیاسی کار ماست. هرگونه امید و انتظار و سازش با این نیروها برای پایان دادن به اسلام سیاسی يك سراب است. سم است!

پرسش: در یکسال اخیر و با نگاه به تحولات سیاسی در عراق، لبنان و ایران، شاهد آن هستیم که جریان اسلام سیاسی در منطقه خاورمیانه ناچار به عقب نشینی شده است. آیا دوره افول قطعی اسلام سیاسی در خاورمیانه شروع شده است؟ بازیگران اصلی تحولات مورد اشاره کدام نیروها هستند؟

علی جوادی: افول جنبش اسلامی مدتهاست که آغاز شده است. اسلام سیاسی پروژه ای ورشکسته است. کارنامه اش چیزی جز فقر و فلاکت و نابرابری و استبداد و زن ستیزی نبوده است. من معتقدم که با آغاز جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم در ایران در حقیقت سوت افول اسلام سیاسی در مرکز قدرت این جنبش فوق ارتجاعی زده شد. خیزشها و اعتراضات گسترده مردم بپاخاسته در عراق و لبنان حلقه های دیگر افول قطعی و تلاشی برای پایان دادن و جارو کردن اسلام سیاسی از قدرت سیاسی در این جوامع است.

اسلام سیاسی در يك خلاء سیاسی در تحولات سال ۵۷ در ایران و با حمایت بی شائبه دول غربی به قدرت رسید. رسالتش با سرکوب تحولات انقلابی در ایران به پایان رسید. و پس از آن سهم خواهی این جنبش از قدرت سیاسی در منطقه به يك کشمکش پایه ای میان نیروهای این جنبش و قدرت سیاسی حاکم بر کشورهای منطقه شکل داد. فاجعه خونین ۱۱ سپتامبر این کشمکش را به سطح يك جنگ جهانی میان دو نیروی تروریستی حاکم بر جهان معاصر ارتقا داد. در دوران ترامپ این جدال بطور ویژه ای منجر به قرار دادن حکومت اسلامی ایران در مرکز این کشمکش شد. اما به همان اندازه که جمهوری اسلامی در مرکز جدال قرار گرفت، سازش و بند و بست با سایر بخشهای جنبش اسلام سیاسی نیز به جلو رانده شد. توافق با طالبان بخشی از این پروسه است. در عین حال همان سیاست و دستهایی که حکومت اسلامی را میزند، همان دستها هم بدنبال شکل دادن به توافقی بر مبنای تغییر توازن قوای سیاسی با این بخش از اسلام سیاسی در منطقه است. سیاست ترامپ در این زمینه کاملاً بیانگر این سیاست تماماً ارتجاعی است.

بررسی کشمکشهای آمریکا و متحدین اش در مقابله با اسلام سیاسی نشاندهنده این واقعیت است که این نیروها به دنبال جارو کردن بساط اسلام سیاسی نیستند. به دنبال تعدیل و اصلاح اسلام سیاسی و حکومتهای اسلامی به جریانات قابل قبول و نیمچه سکولار هستند.

ادامه در صفحه ششم

سؤال این است که هر کدام از این شاخه های اسلام سیاسی چه "سازشی" و یا به عبارت دیگر، چه "عقب نشینی" ای کرده اند که چنین توافقی را در چشم انداز قرار داده و محتمل کرده است؟

جنگ و کشمکشی که میان ماشین نظامی آمریکا و حکومت طالبان در افغانستان در پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر آغاز شد، بر سر شکست اسلام سیاسی نبود. جنگی بر سر قدرت و میزان سهم خواهی از قدرت سیاسی در این جوامع اسلام زده بود. جنگ بر سر کوتاه کردن دست اندازی این شاخه از اسلام سیاسی بخاطر دست اندازی و تعرض به حوزه های ممنوعه کشمکش بود. هدف آمریکا نابودی طالبان و یا پایان دادن به تروریسم اسلامی نبود. مساله تحکیم و تقویت موقعیت هژمونیک آمریکا در پس این تحولات بود. افغانستان صحنه عملیات نظامی بود، اما اهداف سیاسی که دنبال میشد به موقعیت آمریکا در سطح جهان و در قبال رقبای اصلی خود پس از سقوط بلوک شرق برمیگشت.

طالبان از قدرت مرکزی کنار زده شد اما جنگ منجر به شکست و نابودی طالبان نشد. طالبان کماکان در بخشهای مهمی از افغانستان عملاً در قدرت بود و زندگی مردم را بعضاً در چنگال خود به اسارت گرفته بود. نتیجه این جنگ امروز به هر حال روشن شده است. آمریکا نتوانست به تمامی اهداف نظامی خود دست یابد. از اینرو سیاست مصالحه و سازش بر متن توازن قوای جدید نظامی و سیاسی در دستور قرار گرفت. توافق میان آمریکا و طالبان محصول این تغییر و تحولات بود. نتیجتاً اگر طالبان شکست نخورده است، اگر آمریکا به دنبال خروج نظامی از افغانستان است و اگر قرار نیست توازن قوای محلی سرنوشت قدرت را رقم بزند، پس باید برای باز شدن مساله جنگ بر سر قدرت سیاسی به "توافقی" میان این جناحها دست یابند. توافق میان طالبان و آمریکا و همچنین توافق احتمالی میان "جمهوری اسلامی افغانستان" و بقایای "حکومت اسلامی طالبان" در این چهارچوب است.

مختصات این توافق چیست؟ آیا بازگشت به سنگسار و به قل و زنجیر کشیدن زنان و سنگسار در نقطه پنالتهی زمین فوتبال است؟ آیا سیاهی و تباهی دوران طالبان تماماً تکرار خواهد شد؟ مساله تماماً به سهم هر کدام از قدرت سیاسی و مختصات توافق گره خورده است. طالبان از هم اکنون اعلام کرده است که يك آپارتاید جنسی تمام عیار خواست عمومی این اوباش اسلامی است. اعلام کرده است که زنان حق کار در کنار مردان را نخواهند داشت. اما پذیرفته اند که دختران بتوانند به مدرسه بروند و زنان کار کنند. منزجر کننده و تهوع آور است. اگر توافقی شکل بگیرد، مسلماً نمیتواند بر مبنای خواستهای حداکثری طالبان باشد. طالبان هم نشان داده است که اهل معامله و بند و بست و اهل بقاء است. مسلماً عقب رانده شدن موقعیت و حقوق مدنی زنان و جامعه بخشی از این مصالحه کثیف و تماماً ارتجاعی است. آیا جامعه و آزادیخواهی و برابری طلبی در افغانستان تن به این بند و بست ارتجاعی خواهد داد؟ شعله های مقاومت و مخالفت خوانی از هر گوشه جامعه در حال زبانه کشیدن است.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی در بطن بحران خاورمیانه

محمد آسگران

در چنین فضایی بود که اسلامیها بر تظاهراتها و اعتراضات مردم ایران در ماههای آخر عمر رژیم شاه مسلط شدند. تسلط اسلامیها بحرانی را در درون نیروهای اپوزیسیون و مردم ایران ایجاد کرد که از همان روز اول قدرتگیری خمینی میتوانست در جهتی سیر کند که مانع تثبیت جمهوری اسلامی بشود.

اما هژمونی جریانات راست و چپ "ضد امپریالیست" ایران از یک طرف و آغاز جنگ ایران و عراق از طرف دیگر شرایطی را فراهم کردند که جمهوری اسلامی نهایت استفاده خود را از آن کرد. در این شرایط سیاست بینا بینی و انتظار دول غرب برای همراه شدن جمهوری اسلامی با آنها باعث شد که خمینی بتواند با کشتار مخالفین خود در داخل با کمترین مانع و مشکلی مواجه شود.

یکی از فرماندهان سپاه به اسم منصوری که سال ۵۸ نقش مهمی در سرکوب مخالفین رژیم داشته است در مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما و در بازگویی خاطرات خود میگوید: اگر جنگ ایران و عراق نبود احتمال سقوط رژیم زیاد بود، زیرا اعتراضات در ترکمن صحرا و کردستان و آذربایجان و خوزستان و... مرتب در حال گسترش بود و ما توان بسیج کافی برای مقابله با آنها را نداشتیم. اما جنگ ایران و عراق نعمتی بود که در اختیار ما قرار گرفت تا تمام مخالفین را از میدان بدر کنیم و خود را تثبیت کنیم. قبلا خمینی هم گفته بود که "جنگ نعمت الهی است". او اشاره اش به همین واقعیت بود که یک نسل کثی را در سایه جنگ ایران و عراق سازمان دادند و با مانع جدی مواجه نشدند.

بنابر این از روز اول جمهوری اسلامی با بحران متولد شد. در ادامه باید گفت به دلایلی که در پایین به آن میپردازم، این رژیم با بحران ادامه یافت و با بحران خواهد رفت. جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت اسلامی آن هیچ وقت نتوانست به رژیم متعارف بورژوازی جهانی تبدیل شود. به همین دلیل نخواهد توانست وارد دایره اقتصاد جهانی شود و نمیتواند در آن سهمی گردد.

ماهیت بحران اقتصادی رژیم اسلامی ریشه سیاسی دارد. به این معنا بحران اقتصادی جمهوری اسلامی ناشی از بحران سیاسی آن است. حکومت جمهوری اسلامی و دولتهای آن تا کنون سیاستهای اقتصادی متفاوتی را امتحان کرده اند اما هیچکدامشان نتوانسته مشکل و علت بحران اقتصادی آنرا برطرف کنند. زیرا ریشه بحران اقتصادی در ساختار سیاسی رژیم نهفته است. اگر این تز را بپذیریم، آنگاه باید گفت بحران اقتصادی ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی پاسخ اقتصادی ندارد. به همین دلیل هیچکدام از دولتهای دوره "جنگ و دوره سازندگی و دوره اصلاحات و اعتدال و..." نتوانسته اند راه حلی برای بحران اقتصادی داشته باشند.

کسانیکه بحران اقتصادی جمهوری اسلامی را ناشی از سیاست این یا آن دولت و مقام حکومتی و یا ناشی از تحریمهای اقتصادی میپندارند، هیچ وقت نتوانسته اند این واقعیت مهم را ببینند که راه حل بحران اقتصادی جمهوری اسلامی سیاست اقتصادی از نوع دیگر

مانند افغانستان بوسیله آمریکا و کشورهای متحد آمریکا تقویت شد و از طرف دیگر بعد از شکست ناسیونالیسم عرب در مقابل اسرائیل زمینه رشد و ابراز وجود پیدا کرده بود. این دو مولفه بستری ایجاد کرد که در هر دو سطح شرایط رشد و گسترش جنبش اسلام سیاسی را فراهم آورد.

در ایران، مردم از رژیم شاه متنفر بودند و علیه آن به میدان آمدند. دولتها غربی تلاش کردند با تقویت شاه اعتراضات را خفه کنند اما نتوانستند. دول غرب هنگامیکه متوجه شدند نمیتوانند شاه را در قدرت نگهدارند به فکر جانشین برای آن افتادند. کنفرانس گوادلوپ نقش مهمی در این روند بازی کرد. امروز با علنی شدن اسناد محرمانه آن دوره، روشن و بدون ابهام معلوم شده که چگونه قدرتگیری جریان اسلامی از جانب دولتهای غربی برای شکست انقلاب ایران مهندسی شده است.

جمهوری اسلامی در متن جدال و رقابتهای دو بلوک شرق و غرب و بر بستر شکست ناسیونالیسم عرب ساخته شد. شاه ایران اگر چه متحد آمریکا و اسرائیل بود و شکست ناسیونالیسم عرب را در جهت تثبیت قدرت منطقه ای خود ارزیابی میکرد، اما در جدال و بحران داخلی با مردم معترض در ابعاد میلیونی مواجه شد. هنگامیکه توان ادامه حکومت را از دست داد، همان دولتهای غربی که متحد او بودند از ترس قدرتگیری چپها در ایران به تقویت اسلامیها روی آوردند.

بنابر این جمهوری اسلامی نه انتخاب مردم انقلابی ایران بود و نه انتخاب دولتهای غربی. اما بستر عمومی بحرانهای منطقه و بحران داخلی ایران دولتهای غربی را ناچار به یک انتخاب بین "بد و بدتر" کرد. دول غرب نگران این بودند که با سقوط شاه چپها قدرت را بگیرند و به رقیب جهانی آنها یعنی بلوک شرق نزدیک بشوند و ایران را از دایره کشورهای متحد غرب خارج کنند. همین نگرانی باعث شد آنها به قدرتگیری جنبش اسلام سیاسی و خمینی کمک کنند. خمینی برای رفع نگرانی دولتهای غربی به صرافت این افتاد که شعار

"نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی" را برای سیاست رژیم مورد نظرش انتخاب کند. زیرا بخش "نه شرقی" این شعار اطمینان خاطری بود که به دول غرب داده میشد که جریان اسلامی نمیخواهد به بلوک شرق نزدیک بشود و "نه غربی" آن خطابش به جریانات اسلامی و جریانات "ضد امپریالیست" چپ و راست آن دوره بود که در جریان منازعه اسرائیل و فلسطین خود را مدافع جنبش فلسطین میدانستند و دولتهای غربی را عامل شکست خود و حامی اسرائیل میدانستند.

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

سرنگونی آنها طرح و برنامه ریخت و دست بکار اجرای آن شد. برای اجرای این سیاست نیرو متخصص و امکانات مالی و تسلیحاتی وسیعی را اختصاص داد. این سیاست با نیاز جنبش اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی برای سهم خواهی از سیاست و اقتصاد جهان امروز منطبق است.

اولین کشوری که جمهوری اسلامی توانست نیروی شبیه خود را سازمان بدهد لبنان بود. اما قبل از آن جمهوری اسلامی با تکیه بر رابطه نزدیک خود با جنبش امل و افرادی مانند چمران و امام موسی صدر، از توانایی کادری این جریانات برای آموزش و سازماندهی نظامی سپاه پاسداران، استفاده نمود. این رابطه که در دهه هفتاد میلادی بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۶ در میان کادرهای جنبش اسلامی شکل گرفته بود، بعد از قدرت گیری جریان اسلامی در ایران گسترش یافت.

حضور کادرهای آموزش دیده ای مانند چمران و کادرهای نظامی جنبش امل در ایران برای تقویت سپاه پاسداران، زمینه ای را فراهم کرد که سپاه پاسداران در جریان جنگ ایران و عراق و بویژه بعد از جنگ، حزب الله لبنان را سازمان بدهد و با امکانات مالی و نظامی زیاد تقویت کند. رابطه نزدیک حافظ اسد در سوریه با سران جمهوری اسلامی و رابطه نزدیک آنها با امل و بعدا حزب الله، ابعاد فعالیت جریانات اسلام سیاسی و جنبش اسلامی را گسترش و به کشورهای سوریه و عراق کشاند. در متن جنگ ایران و عراق، اپوزیسیون اسلامی شیعه عراق با محوریت حزب الدعوه تماما در خدمت جمهوری اسلامی قرار گرفتند. با سازمان دادن سپاه بدر عراق بوسیله سپاه پاسداران و کادرهای امل و حزب الله آنها هم در جنگ ایران و عراق شرکت کردند و هم در تقابل با صدام حسین در داخل عراق نقش محوری در گسترش نفوذ جمهوری اسلامی بازی کردند.

رقابت دو شاخه اسلام سیاسی شیعه و سنی در منطقه در ادامه جنگ ایران و عراق دولتهای عربی با محوریت عربستان سعودی که جمهوری اسلامی آنها را دولتهای اسلام آمریکایی میدانست، نگران از نفوذ اسلام شیعی، ابتدا با تقویت صدام حسین در جنگ تلاش کردند مانع پیروزی و گسترش نفوذ جمهوری اسلامی بشوند و در قدم بعدی و همزمان این دولتها با تقویت جریانات اسلامی شاخه سنی در منطقه تلاش کردند همان راهی را بروند که جمهوری اسلامی برای تقویت جریانات اسلامی نوع شیعه در پیش گرفته بود. کمک های بی دریغ کشورهای غربی و پاکستان به مجاهدین افغان و بعدا کمک کشورهای عربی و پاکستان به القاعده و طالبان در کنار کمک قطر به اخوان المسلمین و طالبان و داعش و... رقابت دو شاخه جنبش اسلام سیاسی را در ابعاد وسیعی گسترش داد.

این سیاست باعث شد که دو شاخه جنبش اسلامی سنی و شیعه در کشورهای منطقه و حتی در ابعاد جهانی در هر کشوری که امکان و توان نفوذ داشتند به سرعت گسترش پیدا کنند. جنبش اسلامی از اواخر دهه هفتاد میلادی تا اوایل سال دو هزار بگونه ایی رشد و گسترش یافت که نگرانی کشورهای غربی و متحدین منطقه ای آنها را فراهم نمود.

با قدرتگیری بوش در آمریکا و خارج شدن کنترل جریانات اسلامی از دست دولتهای حامی و سازنده آنها در تقابل با منافع غرب و واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ سیاست دولتهای غربی و در راس آنها

نیست. زیرا مشکل بحران اقتصادی سیاست و ماهیت سیاسی رژیم اسلامی است.

اگر چنین است با یا بدون تحریم اقتصادی و با یا بدون بحران سازی در منطقه، اقتصاد جمهوری اسلامی همچنان در حاشیه اقتصاد و بازار جهانی باقی خواهد ماند. ماهیت سیاسی و فرهنگی جنبش اسلام سیاسی مانع ورود جمهوری اسلامی به بازار جهانی است. بنابر این نه تنها ایران بلکه هر کشوری دیگری هم که با این ویروس اسلامی آغشته بشود امکان ندارد بتواند شریک و سهیم در اقتصاد و بازار جهانی بشود.

مولفه اسلامیت رژیم حاکم بر ایران باعث شده است اقتصاد ایران در بازار جهانی در حاشیه و در خارج دایره این بازار بماند. به همین دلیل سهیم شدن بورژوازی ایران در بازار جهانی منوط به ادامه یا تغییر ماهیت اسلامی رژیم حاکم است. جمهوری اسلامی حکومتی برآمده از جنبش اسلام سیاسی است و نمیتواند از پایه جنبشی خود فاصله بگیرد. اگر روزی به فرض محال این اتفاق بیفتد به این معنی است که جمهوری اسلامی ای که ما میشناسیم دیگر وجود خارجی ندارد.

مزید بر این بحران ساختاری و یا در نتیجه تبعات این بحران ساختاری، جمهوری اسلامی یک رژیم منزوی در جهان است و هیچ دوست و متحد قابل اتکایی در میان کشورهای منطقه و جهان ندارد.

در بعد داخلی هم با نگاهی به سیمای سیاسی جامعه ایران میبینیم که در یک طرف جمهوری اسلامی و طرف دیگر اکثریت قریب به اتفاق مردم ناراضی در مقابل هم قرار گرفته اند. در ادامه این پروسه اکثریت قریب به اتفاق مردم ناراضی به این قناعت رسیده اند که جمهوری اسلامی نه حکومت مردم ایران، بلکه دشمن و قاتل مردم ایران است. این رژیم یک رژیم منفور و مانع پیشرفت و سعادت مردم است. در ادامه بحث به ابعاد و نتایج این تقابل خواهیم پرداخت. اما جمهوری اسلامی از روز اول متوجه بود که برای ادامه حیاتش تنها سرکوب مخالفین و ساکت کردن مردم با گسترش جنایت و بیرحمی و ایجاد رعب و وحشت نمیتواند برای طولانی مدت کار برد داشته باشد.

اگر جنگ ایران و عراق و وجود دشمن خارجی به قول خمینی نعمت الهی بود و کمک کرد که حکومت اسلامی تثبیت شود، سازمان دادن نیروهای تروریست جنبش اسلام سیاسی در کشورهای منطقه و در خارج مرزهای ایران، به همان اندازه میتواند به ادامه حیات جمهوری اسلامی کمک کند. زیرا از این طریق میتواند هم قدرت خود را در تقابل با رقبای منطقه ای و جهانی نشان بدهد و هم بحران سازی و جنگ و نا امنی در منطقه باعث میشد که بخشی از افکار عمومی را متوجه دشمن خارجی بکند. این بعد از فعالیت و سیاست رژیم اسلامی یعنی بحران سازی در منطقه و گسترش تروریسم اسلامی تا به امروز کمک کرده است این رژیم با برگهای متعددی برای معامله و تقابل با رقبای خود بازی کند.

جمهوری اسلامی و سیاست تروریست پروری جمهوری اسلامی از روز اول برای گسترش نفوذ خود در خارج مرزها و برای تحت فشار قرار دادن رقبای و حتی

اسد را سرنگون و سرنوشت جامعه را طور دیگری رقم بزند. ولی بحران عراق و گسترش جریانات اسلامی در کنار دخالت کشورهای منطقه و قدرتهای جهانی در سوریه، سایه شوم خود را بر این کشور انداخت و این کشور را به ویرانه ای بدتر از عراق تبدیل کرد. جامعه سوریه غرق خون و ویرانی به میدان جنگ نیابتی دستجات اسلامی شیعه و سنی و قومی تبدیل شد.

داعش این جریان بیرحم اسلامی که خود را به احیا کردن سنتهای پیغمبر و اصحاب اسلام متعهد میدانست، چنان جنایاتی را مرتکب شد که جامعه بشری را با بهت و حیرت مواجه کرد. این جریان با ایجاد رعب و وحشت اسلامی، موفقیت‌هایی کسب کرد که تمام دولت‌های منطقه و جهان را دچار حیرت نمود. ترس و نگرانی از این هیولای اسلامی باعث شد ائتلافی جهانی علیه آن شکل بگیرد. این ائتلاف به رهبری آمریکا توانست در کمتر از یک سال با جنگی ویرانگر داعش را مهار و شکست بدهد. اما در پس این جنگ علاوه بر کشتارهای دسته جمعی و بیرحمانه، بخش زیادی از کشور عراق و سوریه به ویرانه تبدیل شد. چنانچه شهری مانند سنگال در شمال عراق چنان ویران شد که قابل سکونت نباشد و تمام ساکنان آن، خانه و کاشانه خود را ترک کردند. موصل و رقه و حلب و حمص و حما و دهها شهر دیگر در سوریه و عراق چنان تخریب شدند که بازسازی آنها به این زودی قابل تصور نیست.

از این مقطع تا به امروز سیر حوادث منطقه با هر افت و خیزی که جریانات اسلامی داشته اند، روند رو به افول آنها را نشان میدهد. این تحولات در بعد منطقه ای و جهانی نه تنها موقعیت جمهوری اسلامی در ایران را بیش از پیش تضعیف کرده است بلکه دورنمای قدرتمند شدن و قدرتگیری هر جریان اسلامی در منطقه را تاریک و تقریباً غیر ممکن کرده است.

ادامه دارد

محمد آسنگران

آمریکا را دچار تغییر و تحول کرد. بنابر این از دهه هفتاد میلادی تا اوایل هزاره سوم جنبش اسلام سیاسی و جریانات منبعت از این جنبش از کمک بی دریغ دولت‌های منطقه و قدرتهای غربی برخوردار بودند. اما با انفجار برج‌های دو قلوی آمریکا در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بخت جنبش اسلام سیاسی رو به افول رفت.

سیاست بوش و هیئت حاکمه آمریکا برای ساقط کردن طالبان از قدرت در افغانستان و همراهی دولت‌های غربی با این سیاست، بعلاوه حمله آمریکا به عراق و اشغال این کشور، شرایط تازه ای در منطقه ایجاد کرد. سرنگونی صدام حسین و اشغال عراق فرصت گران بهایی در اختیار جنبش اسلام سیاسی گذاشت. برخلاف سیاست دول غرب که هدفشان تضعیف و مهار جریانات اسلامی بود، اشغال عراق باعث تقویت و گسترش تروریسم اسلامی در عراق و منطقه شد.

اشغال عراق و رشد مقطعی جریانات اسلامی

با اشغال عراق و سرنگونی صدام حسین، عراق تبدیل به یک کشوری ویرانه شد. کشوری که تمام زیر ساخت‌های اقتصادی و اداری آن تخریب شد. فقر و گرسنگی و کشتار بیرحمانه سایه شوم خود را بر آن گستراند. این سیاست تخریب و کشتار مردم بوسيله دولت‌های غربی به رهبری آمریکا، عملاً میدان و خلایق فراهم نمود که جمهوری اسلامی و جریانات اسلامی شیعه و سنی آنرا پر کردند. دولتی اسلامی - قومی در بغداد شکل گرفت. انواع دستجات مسلح اسلامی، عراق را به میدان تاخت و تاز و ترور خود تبدیل کردند. تقابل جریانات اسلامی شیعه و سنی زمینه ای فراهم نمود که بحران ایجاد شده فراتر از مرزهای عراق برود.

کشور سوریه که در سال ۲۰۱۱ شاهد اعتراضات حق طلبانه مردم معترض در ابعاد میلیونی بود، بعد از چند ماه به میدان جنگ دستجات اسلامی تبدیل شد. این اعتراضات میتوانست

ادامه مطلب از صفحه سوم ... معنای توافقات دیپلماتیک ..

این پروژه تماماً تخیلی و غیر واقعی و ارتجاعی است. برچیدن بساط این اوباش اسلامی و شکل دادن به حکومت‌های سکولاریستی و برابری طلب تنها در پس یک خیزش توده ای ضد اسلامی ممکن است.

آنچه امروز ضربات مهم و مهلکی بر این جنبش تروریستی و کثیف در سطح خاورمیانه زده است، اعتراضات مردم بی‌باخته در این جوامع است. خیزش آزادیخواهی و جنبش توده ای ضد اسلامیستی و برابری طلبی و مدرنیسم است. مرکز این تحولات ایران است. عراق و لبنان حوزه های قدرتمند این تعرض آنتی اسلامیستی اند. اما شکست و افول قطعی آن در درجه اول مستلزم بزیز کشیدن حکومت اسلامی در مرکز قدرت آن است.

اما لازم است تاکید کرد که بقاء این جنبش در اشکال تروریستی در منطقه علیرغم شکست کماکان ممکن است. برچیدن بساط تروریسم اسلامی پس از شکست و پیروزی سیاسی بشریت و آزادیخواهی بر اسلام سیاسی مستلزم زمان بیشتری است. اگر تجربه شکست و توافق با طالبان چیزی بماند بگوید، این است که مبارزه با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی به زمان بیشتر و تلاش بیشتری نیازمند است. نیازمند غلبه کردن بر فقر و مصائب و نابرابری و تحجری است که زندگی مردم این منطقه را به اسارت خود گرفته است. و به قول منصور حکمت:

"پایان دادن به تروریسم کار ماست. کار مایی که برای برابری حقوق و حرمت انسانها و به کرسی نشاندن ارزش آنها تلاش میکنیم. تروریسم دولتی را با بزیز کشیدن دولت‌های تروریست باید خاتمه داد. تروریسم غیر دولتی را باید با پایان دادن به مشقات و تبعیضات و استثمار و اختناق که انسانها را به استیصال سوق میدهد و قربانی جریانات و سازمانهای مرتجع ضد بشری میکند، از بین برد. با افشای مذهب، قوم پرستی، نژاد پرستی و هر ایدئولوژی منحطی که برای انسان احترام قائل نیست. پاسخ ما مبارزه برای ایجاد جوامع باز و آزاد و برابر است که در آن آدمیزاد و جان و حرمت و آسایشش ارزش داشته باشد. ... اما فعلاً چهره جهان را آنها ترسیم میکنند. ما و احزابی نظیر ما، باید بشریت نودوست و آزادیخواه را علیه کل این اوضاع به میدان بکشیم. و تا چنین نشده، این بساط ادامه دارد."



جان کودکان بازیچه سودپرستی دولت اسلامی سرمایه

مرگ سه دختر بچه در آستانه اشرفیه، جنایت است!

پدرام نواندیش

سرمایه داری همانند نویسنده ای که برای هر داستان خود چند پیرنگ می سازد، هر روز و هر لحظه شرایطی را بر زندگی میلیاردها انسان تحمیل میکند که یکی از فجیع ترین نتایج آن، خلق پدیده های تاسف انگیزی همانند مرگ کودکان روستای توابع آستانه اشرفیه است.

خودکشی، کودک کشی، قتل های ناموسی، جنایت یا پدیده ای عادی؟؟

علیرغم اینکه زن و کودک در قوانین اسلامی، موجودات درجه دوم و چندم به شمار آورده می شوند، اما جامعه و شهروندان همواره به آن تلقی ای که رژیم اسلامی و دستگاه خرافه اسلامی به مقوله زن و کودک دارد، واکنش نشان داده است. بنابراین به محض انتشار خبرهای وحشتناک شکنجه و قتل کودکان و اخیرا قتل رومینا اشرفی، واکنش شدید نشان داده است. به این دلیل دستگاه دروغ پراکنی رژیم در وحله اول تلاش می کند تا از انتشار چنین اخباری که واکنش شدید جامعه را به دنبال دارد، جلوگیری کند. در وحله دوم آن را عادی جلوه دهد و آن را به محیط های خانوادگی و دفاع ناموسی مربوط سازد. نهایتا در وحله سوم، دولت و قوانین ارتجاعی اسلامی آن است که خود به عنوان منبع گسترش جنایات علیه زنان و کودکان، مانع تحقق حقوق شهروندی زنان و کودکان عمل می کند.

نگاهی به کارنامه چهل و دو ساله رژیم اسلامی، بیانگر واقعیت بالا رفتن آمار هایی در زمینه های خشونت، قتل های خیابانی، قتل های ناموسی و خودکشی است.

نگارنده ناگزیر است رجوعی به خاطراتی تلخ از دوران نوجوانی اش داشته باشد. زمانی که نوجوانی سیزده ساله بودم، با اولین صحنه خشونت که از سوی رژیم اسلامی سازمان داده شده بود، مواجه شدم. آن زمان در میدان بزرگ شهر کرمانشاه (مثلا آزادی؟!)، چند جوان را با جرثقیل اعدام کردند. رژیم اسلامی هدفمند جوانان را در میادین شهر به دار می کشید. اگر از نگارنده بپرسید چرا؟ قطعاً پاسخ خواهم داد که رژیم به منظور ایجاد رعب و وحشت و برای جلوگیری از گسترش اعتراضات کارگران و تهیدستان جامعه بود که اعدام ها را سازمان می داد و هدفمند آنها را در معرض دید شهروندان می گذاشت. حال یکی از آن هزاران جمعیت، کودکان و نوجوانانی هستند که بالاخره بزرگ می شوند و احتمالاً مسیر خشونت را در پیش خواهند گرفت.

از سوی دیگر همین روندی که رژیم طی چهل و دو سال گذشته در خصوص کشتار انسانها در میادین شهر و گسترش آن در پیش گرفته، به گرفتن شادی و خالی کردن شهروندان جامعه از انگیزه های زندگی انسانی انجامیده است که البته باید فقر و بیکاری و گرسنگی را نیز به آن نیز افزود تا دلایل پررنگ تری برای

استفاده از قرص برنج در انبار کردن برنج و دیگر غلات، امری رایج است. قرص برنج، فسفید آمونیوم یا فسفید کلسیم یا روی به وزن سه گرم است. این قرص بوی سیر یا ماهی گندیده می دهد و ترکیبی خطرناک از فسفیدها است که به عنوان یک حشرکش برای جلوگیری از آلودگی و آفت زدگی برنج انبار شده، غلات و خوراک دام استفاده می شود.

برای نگارنده، آشنایی با قرص برنج زمانی اتفاق افتاد که یکی از همکارانم با خوردن چند قرص، دست به انتحار زد و متأسفانه بعد از چند روز، جانش را از دست داد. راستش تاکنون قرص برنج برای من تداعی گر مرگ همکار جوانم در سالهای پیش بود و هیچگاه چهره بشاش او از خاطراتم زوده نشده بود که امروز دوشنبه در آخرین روز شهریور ماه سال 1399 برابر بیست و یکم سپتامبر 2020 میلادی خبری دهشتناک سراسر وجودم را به لرزه انداخت. سه دختر بچه 8 و 9 و 12 ساله در روستایی به نام داخل پائین از توابع آستانه اشرفیه به دنبال خوردن قرص برنج جان باختند. تصورش چنان دردناک است که کلمات قادر به بیان آن نیستند.

خبرگزاریهای دولتی رژیم، برای دقایقی خیر مرگ سه کودک (دختر) در روستای داخل پائین از توابع آستانه اشرفیه و بدون ذکر نام آنها، تحت عنوان مرگ مشکوک "سه نونهال" مخابره کردند. دقایقی بعد آن را میان صدها هزار خبر دیگر پنهانش ساختند.

در هر داستان، خواننده همیشه منتظر یک یا چند پیرنگ است. پیرنگ یا حادثه بخش بزرگی از داستان را تشکیل میدهد.

راستش داستان زندگی ما انسان های متعلق به طبقه کارگر و شهروندان کارکن در نظام طبقاتی، پر است از پیرنگها و شاید مرگمان آخرین پیرنگی باشد که همانا پایان غمناک داستان زندگی مان نیز خواهد بود.

در دنیایی که اساس آن بر نابرابری، کار مزدی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید اجتماعی، به عنوان نظام حاکم بر جهان، قرار گرفته است، فقر و گرسنگی، استیصال و خودکشی، مرگ بر اثر ویروس های ساختگی در لابراتورها و در بسیاری از جوامع تحت حاکمیت هایی مانند رژیم اسلامی، شکنجه و اعدام و سنگسار، فرار از دست مزدوران، همه و همه و بسیاری دیگر از این نوع، پیرنگهای آشکار سرنوشت ما شده اند.

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!

خودکشی شهروندان به دست داده شود.

است .

وقتی طی یک روز صدها هزار انسان بر اثر بمباران این دولت ها در کشورهای گوناگون از جمله عراق و افغانستان و لبنان کشته میشوند و پس از هر کشتار، دولتهای جنایت کاری که دستشان در این کشتارها به وضوح پیداست همانند کفتار بر جنازه های زنان و کودکان و مردان نشسته و با رژیم های مدافع منفعت بورژوازی قرارداد های پشت پرده داد میبندند،،،،، عاطفه در نزد این خون آشام ها به جز میلیاردها یورو و دلار معنی دیگری ندارد .

این منطق سرمایه و نظام نابرابر سرمایه داری است . کافی است دستمزد کارگر که برده وار در کارخانه ها و دیگر مراکز تولید اجتماعی کار میکند به میزانی که او را زنده نگه دارد، پرداخت نماید، آنگاه با بخشی از دستمزد غارت شده طبقه کارگر ارتش ها را سازمان داده، کلیسا ها، مساجد، کشیش ها، خاخام ها، آخوند ها و مدیاهای جنایت و تحمیق اش را در سرتاسر جهان به خدمت گرفته تا به قتل و کشتار انسانی بپردازند که فریاد بر می آورند گرسنه هستند، از فلاکت هر روزه به تنگ آمده اند و میخواهند با هم صفی متحد و متشکل علیه وضع موجود تشکیل دهند .

اما تنها این پیرنگها نیست که داستان زندگی ما را تشکیل میدهد. این تنها روند داستان سرنوشت ما نیست . مقاومت و مبارزه نیز روی دیگر سرکوب و استثمار است . صف بندی مردم، کارگران، خیل بیکاران، دانشجویان، زنان، مردان و جوانان در برابر این همه بی حقوقی و تحمیل فقر و گرسنگی، استثمار و بردگی، نابرابری و تبعیض ، بخش دیگری از داستان زندگی ما است .

این درست همان پیرنگی است که سرمایه داری و دستگاههای قانون ساز زمینی و آسمانی آنها از تصور آن در داستان زندگی میلیاردها انسان قرن بیست و یکم، به اندامشان لرزه افکنده است . فریاد انسان های متحد و متشکل علیه رژیم اسلامی سرمایه، نه به وضع موجود، نه به فقر، نه به گرسنگی و نه به جمهوری اسلامی است. این فریاد ها است که همچنان پایه دولت های بورژوازی را این چنین لرزان تر از پیش می سازد .

از کودکانمان در برابر تعرض رژیم اسلامی و قوانین ارتجاعی آن، دفاع کنیم. نگذاریم جان کودکان بازیچه سودپرستی سرمایه داران و دولت هار اسلامی آنها قرار گیرد!

دشوار، اگر نگوییم غیر ممکن، است که جامعه ای که به متمدن بودن خود مباهات دارد، اصلی را مستقر کند که بر اساس آن بر حق بودن یا شمرنش بودن حکم اعدام پذیرفته شود. «کارل ماکس»

اگر چه اسامی سه کودکی که با قرص برنج جان داده اند از سوی خبرنگاری های رژیم اعلام نشده، اما مگر کسی هست که نام دخترآبی (سحر خدایاری) را نشنیده باشد؟، مگر کسی هست که خبر درو کردن گردن رومینا اشرفی سیزده ساله با داس پدرش را نشنیده و خبرش را نخوانده باشد؟، گلبهار (دختری که در اسفند ۱۳۸۴ در چهارمحال و بختیاری؛ با فرزندش کشته شد)، شهین نصرالهی (اواخر تیرماه ۱۳۸۷ در یکی از روستاهای اورامان کردستان)، سارینا غفوری (اوایل اردیبهشت امسال، سنندج) و اینها نمونه ای از هزاران دختری هستند که سالها پس از به قدرت نشستن جانیان اسلامی به دنیا آمده اند و به جای رقص زندگی، متاسفانه جان شان ستانده شده است

احتمالا برای چند روزی میدیای اجتماعی به مرگ سه کودک بر اثر خوردن قرص برنج واکنش نشان خواهد داده و شاید برخی به اصطلاح روانشناس و جامعه شناسان حکومتی در تلویزیون های رژیم (داخل و خارج) قدم رنجه کنند و به بررسی قدرگرایانه مرگ این سه کودک بپردازند.

بسته شدن کتابچه زندگی دختر بچه های روستایی از توابع آستانه و رومینا اشرفی و سحر خدایاری و ... در حالی است که میلیاردها انسان در کارخانه ها و در قتل گاههای سرمایه داران با پیرنگهایی مواجه هستند که هر روز از نو باز تولید میشوند تا یک درصد صاحب همه چیز باشند و 99 درصد به غیر از زنجیر هایشان صاحب هیچ چیز نباشند.

تشدید گرسنگی، نا امنی، قطع و یا کاهش شدید خدمات اجتماعی به عنوان اولین تبعات انتقال بار بحران ها از سوی دولت های بورژوازی به کارگران و توده های کارکن جامعه را میتوان در افزایش آمارهای خودکشی ناشی از استیصال در جوامع مورد ملاحظه قرار داد .

این که آمار خودکشی و قتل های خانوادگی و ناموسی به شدت در حال افزایش است، این که متاسفانه این پدیده نه تنها در ایران در حال گسترش است بلکه در سایر مناطق جهان نیز به عنوان یکی از سلاح های کشتار سرمایه داری علیه حیات و زندگی انسانی است، گویای واقعیت عریانی است که بورژوازی ورشکسته برای خلاصی از بحران خود حاضر است تعداد بیشماری از انسانها را در سرتاسر جهان از خاورمیانه تا خاور دور، از شمال تا جنوب، قربانی کند. اگر چه دولت های بورژوازی در نقاطی از جهان، به حداقل هایی برای کارگران و شهروندان تن داده اند، اما در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه داران نه تنها غارت می کنند بلکه در کنار آن آنچه که برای سرمایه داران و دولت اسلامی اش محلی از اعراب ندارد، عاطفه انسانی است . عاطفه در نزد این طبقه انگل اجتماع ، همانا پول و سود و قدرت هر چه بیشتر حتی به قیمت نابودی کامل بخش های وسیعی از جهان

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!



سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

(بخش نخست)

منصور حکمت

کند، بلکه ابزار و ظرف سیاسی و تشکیلاتی مناسبی برای ابراز وجود خود طبقه کارگر بعنوان نیروی انقلاب اجتماعی فراهم سازد. وقتی به بررسی گیر و گرفت ها و مشکلات در این زمینه میگردیم، قبل از هر چیز مجدداً با بقایای همان باورها و روش ها و سنت هایی مواجه میشویم که خصلت نمای چپ غیر کارگری ایران بوده است. در این میان معضل ما نه فقط نقد اعتقادات و سنت های چپ خورده بورواژری بلکه بیان اثباتی آن واقعیات اجتماعی و اصول سیاسی است که در تفکر این چپ اساساً مورد توجه قرار نمیگرفت.

در تزه های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در باره سبک کار کمونیستی به این اشاره کردیم که در تفکر سازمانی چپ پوپولیست ایران، اساساً موضوع سازماندهی کمونیستی کارگران، سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی به فراموشی سپرده میشود و سازماندهی کارگران در این نگرش صرفاً به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضد استبدادی تنزل مییابد.

در تزهایی که در بخش اول بحث حاضر طرح می کنیم به یک خلاء دیگر در این تفکر اشاره میکنیم و آن مشخصات خود طبقه کارگر به عنوان یک پدیده عینی اجتماعی با خصوصیات و خود ویژگی های خود است. چپ خورده بورژوازی شناخت درستی از طبقه کارگر، آنطور که هست، نداشته و ندارد. کارگران در این تفکر یا پرولتاریای مجرد کتاب های تئوری اند و یا صاحبان "دستان پینه بسته"، تهیدستان و زحمتکشان. آنچه غایب است تصویری عینی، علمی و واقعی از طبقه کارگر به مثابه یک طبقه اجتماعی متمایز است. طبقه محصول تولید بزرگ، با مکانیسم ها و مناسبات درونی خاص خود.

پیش از این، در مباحثات مربوط به حوزه های محل زیست و کار و بویژه در بحث پیرامون آژیتاتورها و رهبران کارگری، به گوشه هایی از مشخصات عینی طبقه کارگر در زندگی و مبارزه اشاره کرده ایم. تزهایی که بخش اول این نوشته طرح میشود نیز عمدتاً مرتبط به همین مساله است. این تزه ابداً جامع نیست، بلکه آن نکاتی را در برمیگیرد که بعنوان زمینه های عمومی بحث سیاست سازماندهی ما در این دوره و به مثابه برخی وجوه تمایز جدی ما با چپ غیر پرولتاری در زمینه کار در میان کارگران تاکید بر آنها ضروری است.

بخش دوم این نوشته، مروری مختصر بر فعالیت تائکونونی ما و نقاط قدرت و ضعف آن است. در این بخش نیز بر آن نکاتی انگشت میگذاریم که تعمق در آنها برای درک وظایف این دوره ما ضروری است. بخش سوم شامل رئوس سیاست سازماندهی ما در دوره حاضر است. هدف ما اینست که در این مقاله و همینطور در نوشته

کارگری ما، در دفتر سیاسی حزب صورت گرفته است. این مقاله در عین حال گام دیگری در راستای مباحثاتی است که در چند سال اخیر در باره اصول و سبک کار کمونیستی و جوانب گوناگون کار سازماندهی حزبی در شهرها داشته ایم.

این نوشته از سه بخش اصلی تشکیل میشود. در بخش اول، برخی مقدمات و مبانی عمومی بحث مورد اشاره قرار میگیرد. تزهایی که در این بخش مطرح میشود گویای برخی تفاوت های اساسی میان بینش سازمانی ما با تفکر چپ سنتی ایران است. بارها تاکید کرده ایم که هدف حزب کمونیست ایران صرفاً نمایندگی کردن و سازمان دادن "سیاست رادیکال" در درون اپوزیسیون نیست، بلکه بنیاد گذاشتن یک کمونیسم کارگری و اصیل در ایران و به میدان کشیدن طبقه کارگر به عنوان نیروی فعال انقلاب سوسیالیستی است. حزب کمونیست ایران از لحاظ تاریخی حاصل رادیکالیزه شدن عمیق جناحهایی از چپ انقلابی در متن انقلاب ۵۷ بوده است.

اما نکته مهم این است که این رادیکالیزه شدن باید تا حد یک گسست همه جانبه از تفکر و سنتهای چپ غیر پرولتاری ایران ادامه پیدا کند. در واقع باید در قطبی دیگر، بر مبنای یک بنیاد طبقاتی متفاوت، یک کمونیسم کارگری در ایران شکل بگیرد. این کمونیسم کارگری نمیتواند صرفاً به اصلاحات و تعدیلاتی در تفکر سیاسی و عمل مبارزاتی چپ سنتی بسنده کند. این چپ در مجموع جناح چپ طبقات دیگر بوده است، تفکر خود، نگرش سیاسی و اهداف خود و روش های عملی خود را از افق سیاسی و زیست اجتماعی طبقات دیگر گرفته است. جدائی کمونیسم از این چپ باید یک جدائی قطعی باشد. میراث چپ غیر کارگری، یعنی جناح چپ بورژوا-دموکراسی و بورژوا رفرمیسم در ایران را باید بطور کامل بدور افکند، اینجا صحبت صرفاً بر سر افکار و باورها نیست. در واقع از توصیف مشخصات عقیدتی مارکسیسم انقلابی تا بنیاد نهادن یک کمونیسم کارگری در صحنه جامعه راه بسیار درازی است.

اینجا صحبت بر سر شکل دادن به یک عمل اجتماعی متفاوت توسط یک طبقه اجتماعی است. تمام بحثهای چند سال اخیر ما در باره اصول سبک کار کمونیستی، و تمام تلاش عملی ما در عرصه کار سازماندهی در میان کارگران، هدفی جز این نداشته است که این عمل اجتماعی متفاوت را امکانپذیر سازد، نه فقط چگونگی و روشهای فعالیت کمونیستی را مشخص

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران!

میدانند، آنان را آگاه میکند، به ضرورت مبارزه واقف شان میسازد و یک به یک آنان را به صفوف خود، یعنی به مبارزه مضبوط تشکیلاتی در درون سازمان، جذب میکند. این شاید بیان ساده و اغراق شده ای از تفکر سازمانی چپ سنتی در ایران باشد، اما به هر حال جوهر این تفکر را بیان میکند. دو قطبی سازمان - توده ها موضوع و تم هزاران جزوه و اعلامیه و مقاله در نشریات سازمانهای چپ پوپولیست ایران بوده است. این برداشت از رابطه حزب و طبقه در واقع تعمیمی مبتنی بر زیست اجتماعی و مکانیسم رهبری و مبارزه سیاسی خورده بورواژی است. قشری که در سطح سیاسی نیز مطالباتش توسط همین چپ تحت نام کمونیسم تبلیغ میشد.

برای درک اصول سازماندهی حزب کمونیسم درون طبقه کارگر باید جدا این نگرش را کنار گذاشت. شرط لازم برای موفقیت در سازماندهی کمونیستی و انقلابی طبقه کارگر، درک خصوصیات عینی این طبقه و مکانیسم سازمانیابی و مبارزه آن است.

وجهی که تزه های فوق بر آن انگشت میگذارد اینهاست. اولاً طبقه کارگر حتی در بدترین شرایط نیز در درون خود به درجات و اشکال مختلف به هم بافته شده است. این یک خصوصیت ذاتی طبقه ای است که محصول تولید بزرگ است. اگر کسی بپذیرد که مبارزه کارگری با پیدایش احزاب کارگری آغاز نشده، اگر کسی بپذیرد که مقاومت در برابر استثمار هر روزه جز هویت طبقاتی کارگران است، آنگاه باید این را نیز بفهمد که این مبارزه همراه خود اشکالی از اتحاد و همبستگی طبقاتی را بیار میآورد. اشکالی که به اجزا دائمی سیمای اجتماعی طبقه کارگر تبدیل شده اند. از انفراد درآمدن و خود را به مثابه جزئی از یک جمع وسیعتر تعریف کردن در میان کارگران چیزی نیست که حاصل طرح و نقشه احزاب سیاسی باشد، هر چند که فعالیت احزاب بر ابعاد و خصوصیات این سازمانیابی تأثیرات جدی داشته است و دارد.

سازمانیابی خودبخودی طبقه کارگر اشکال متنوعی بخود میگیرد. خانواده کارگری که مفهومی کاملاً متمایز از خانواده تک هسته ای بورژوازی دارد، خانواده ای که نه حول مالکیت بلکه حول نان آور زنده و کار هر روزه او تشکیل شده است، ابتدایی ترین شکل تمرکز کارگران است. کسی که میخواهد کارگران را سازمان بدهد و آگاه کند، قبل از هر چیز باید بداند که موضوع کار او نه افراد منفرد کارگر بلکه خانواده های گسترده کارگری است. اما این تازه نقطه شروع در تمرکز و سازمانیابی کارگران است.

کارخانه و تقسیم کار تولیدی، خود مبنایی برای اتصال متقابل کارگران است. بورژوازی، علیرغم تمام تلاش حساب شده اش نمیتواند مانع از آن شود که ترکیب بندی تولیدی کارگران در قسمتها و واحدها، به نوعی آرایش سیاسی و اجتماعی در میان آنان منجر نشود. انسانهایی که ساعات متممادی در شرایط مشترک و با ابزار کار مشترک زیر یک سقف برای موجودیتی خارج از خود کار میکنند و از او مزد میگیرند، نمیتوانند به یکدیگر نزدیک نشوند و مناسبات ویژه ای میان خود برقرار نکنند. واحد تولیدی، اعم از

های بعدی در همین زمینه افق عملی مشترک و روشنی به فعالین حزب کمونیست در زمینه اشکال و شیوه ها و نیز در مورد سیر توسعه کار ما در میان کارگران بدهیم. همانطور که گفتیم این مقاله رئوس مطالب را بیان میکند و توضیح بیشتر جنبه های مختلف سیاست سازماندهی ما وظیفه نوشته های دیگر و برنامه های رادیویی ویژه است.

مبانی کار کمونیستی در میان کارگران:

چند حکم پایه ای

۱) طبقه کارگر یک توده بی شکل مرکب از آحاد منفرد نیست. بلکه حتی در بدترین شرایط نیز از اشکال معینی از سازمانیابی "خودبخودی" و سوخت و ساز و آرایش تشکیلاتی برخوردار است. سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر بدون برسمیت شناختن این اشکال، بسط و گسترش دادن به آنها و متکی شدن به آنها امکانپذیر نیست.

۲) طبقه کارگر یک صف بدون رهبر نیست. کارگران تحت هر شرایطی اعم از اینکه سازمانهای حزبی و غیر حزبی کارگری موجود باشد یاخیر، یک مکانیسم درونی رهبری و شبکه رهبران عملی و مستقیم خود را دارند. حزب کمونیست باید بتواند در درجه اول حزب متشکل کننده رهبران عملی کارگران باشد.

۳) طبقه کارگر، ولو در غیاب احزاب سیاسی کارگری، همواره بستر مجموعه ای از گرایشها و خطوط فکری و سیاسی فعال متشکل از طیف های گوناگون کارگران پیشرو و مبارز است. این خطوط و جریانها خود پایه عینی فعالیت احزاب سیاسی در درون طبقه کارگر را تشکیل میدهند. از اینرو، محور و اساس سازماندهی حزبی و کمونیستی در درون طبقه کارگر، نه جذب کارگران به مثابه آحاد به شبکه سازمانی حزب، بلکه وسعت دادن، متشکل کردن و انسجام بخشیدن به آن گرایش و جریان فعالی در درون طبقه کارگر است که افق، تمایلات و مطالباتی شبیه و نزدیک به حزب کمونیست ایران دارد. این طیف معین، طیف رادیکال - سوسیالیست، طیف کارگران کمونیست، هم امروز یک گرایش نیرومند در درون کارگران پیشرو ایران است. حزب کمونیست باید به سازماندهی این طیف و به ظرف فعالیت حزبی آن بدل شود.

این سه نکته در ارتباط نزدیکی با هم قرار دارند و باید همینجا در باره آنها توضیحاتی بدهیم. یکی از ارکان نگرش تشکیلاتی چپ غیر پرولتری در ایران دو قطبی حزب - توده ها است. در این تصور در یکسو حزب یا سازمان قرار دارد به مثابه یک ارگانیک فشرده، منضبط، رزمنده و آگاه برای عمل انقلابی، و در سوی دیگر، توده های کارگر قرار میگیرند، بصورت جمع عددی آحاد کارگر، یک توده بی شکل از کارگران منفرد، متفرق، مظلوم واقع شده ساده دل و بی اطلاع از علل فقر و رنجشان، سازمان "درد" کارگران را

کارگر به پا خیز برای رفع تبعیض!

اینکه سندیکا و شورایی در کار باشد یا خیر، نقطه شروع یک سلسله همبستگی‌های عینی میان کارگران است.

یک شکل دائمی سازمانیابی در درون طبقه کارگر، که در آن روابط خانوادگی و شغلی هر دو نقش جدی بازی میکنند، سازمانیابی به صورت محافل کارگری است. شبکه محافل کارگری خود پدیده متنوع و گسترده‌ای است. از محافل ساده‌ای که صرفاً عده‌ای از کارگران را در یک رابطه رفاقت و آمد و شد ساده گرد هم می‌آورد، تا شبکه محافل کارگران پیشروئی که اهداف مبارزاتی و سیاسی کمابیش تعریف شده‌ای را دنبال میکنند، نمونه‌هایی از شکل محفلی سازمانیابی کارگرانند.

به این اشکال بسیار میتوان افزود. در واقع فاصله فرد کارگر تا حزب سیاسی با طیف بسیار گسترده‌ای از تشکل‌ها و آرایش‌های سازمانی مختلف پوشیده شده است. این اشکال سازمانیابی طبقه کارگر نه تنها مغایرتی با سازمانیابی حزبی کارگران ندارد، نه تنها آلترناتیو سازمان حزبی نیست، بلکه در واقع حزب سیاسی طبقه کارگر بدون این اشکال، بدون اتکا به آنها و بدون رشد دادن آنها نمیتواند قدم از قدم بردارد. این اشکال جز هویت طبقاتی کارگران است که اساساً حزبیت یافتن طبقه کارگر را ممکن میکند. افشاری نظیر دهقانان و تولیدکنندگان خرد شهر، بدرجه‌ای که فاقد اینگونه آرایش‌های درونی اند، سنتاً از منعکس کردن منافع خود در یک حزب سیاسی سراسری نیز ناتوان بوده‌اند.

ثانیا، طبقه کارگر یک توده بی‌خط و گنگ نیست. این تصور بورژوازی از کارگران است که مستقیماً به احزاب خرده بورژوا- سوسیالیست نیز منتقل شده است. تصویری که از جمله موجب میشود احزاب پوپولیستی آنجا که کارگران را مخاطب قرار میدهند، زبانی مناسب حال کودکان را بکار ببرند. طبقه کارگر در هر مقطع محل تلاقی‌ای از گرایش‌ها و خطوط سیاسی و فکری و سنت‌های مبارزاتی گوناگون است. از آنراشیم تا سندیکالیسم، از رفرمیسم تا سوسیالیسم رادیکال در درون کارگران وجود دارد. اشاره ما صرفاً به تمایلات ذهنی این یا آن کارگر نیست، بلکه از خطوط فکری و سیاسی‌ای صحبت میکنیم که بر اشکال سازمانیابی خودبخودی طبقه سوارند و از درون و مجرای این شبکه‌ها بر آگاهی سیاسی و حرکت مبارزاتی طبقه کارگر تاثیر می‌گذارند.

این گرایش‌ها و خطوط پدیده‌های مادی اند، اردوهای مبارزاتی و احزاب سیاسی غیر رسمی و اعلام نشده‌ای در درون کارگرانند که خط سیاسی، مکانیسم کار متشکل، رهبری پراتیک و شعارهای ویژه خود را دارند. وجود این خطوط نیز یک خصوصیت ذاتی و همیشگی طبقه است. شونده و انعکاسی از تلاش‌های طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت است. این

گرایش‌ها حاصل موقعیت طبقه کارگر بعنوان یک طبقه استثمار شونده و انعکاسی از تلاش‌های طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت است. این گرایش‌ها "خودبخودی" اند، نه به این عنوان که عنصر آگاهی، تئوری و تعقل نقشی در پیدایش آنها نداشته است و یا جریانات سازمان یافته‌ای در طول حیات طبقه کارگر آگاهانه برای تقویت این خطوط تلاش نکرده‌اند، بلکه به این عنوان که حزبی که امروز، در انتهای قرن بیستم، در درون طبقه کارگر کار میکند این گرایش‌ها را بعنوان خصوصیات داده شده طبقه کارگر، به عنوان جزئی از سیمای موجود این طبقه و محصول یک تاریخ طولانی مبارزات کارگری مشاهده میکند. نه سندیکالیسم ایده و سنت نو و تازه‌ای در درون طبقه کارگر است و نه کمونیسم. نه کارگر سندیکالیست پدیده کم‌یاب و نوظهوری است و نه کارگر کمونیست. اینها دیگر اجزا طبقه کارگرند و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دائمی آنند. این اجزا توسط مکانیسم‌های درونی خود طبقه باز تولید میشوند.

همه این گرایش‌ها در درون طبقه کارگر به "درد" کارگران اندیشیده‌اند و اساساً در پاسخ به این درد شکل گرفته‌اند. تمام مساله این جریانات بر سر به حرکت در آوردن طبقه کارگر حول پاسخ‌هایی است که هر یک به مسائل کارگران میدهند. اهمیت این نکته در این است که بدانیم مستقل از حضور و یا عدم حضور احزاب سیاسی در هر مقطع معین مستقل از درجه نفوذ آنها، وجود خطوط فکری و سیاسی مختلف در درون طبقه کارگر امری دائمی و تعطیل‌ناپذیر است. این نه محصول کار حزبی در میان کارگران، بلکه نقطه عزیمت آن است. حزب سیاسی‌ای که کارگران را مخاطب قرار میدهد، حزبی که میخواهد آنان را در این یا آن جهت سازماندهی کند، همانطور که صرفاً با مجموعه‌ای از افراد منفرد روبرو نیست، با لوح‌های پاک، با ذهن‌های دست‌نخورده نیز مواجه نیست. بر عکس، شروع فعالیت حزبی به میدان فراخواندن و متحدکردن گرایش نزدیک به حزب در درون کارگران است. فعالیت سازماندهی هر حزبی در درون طبقه کارگر اساساً به اعتبار وجود گرایش‌ها فکری و عملی متمایل به سیاست‌ها و نظرات آن حزب امکانپذیر میشود. حتی مانیفست کمونیست هم به یک طبقه کارگر بی‌خبر از سوسیالیسم عرضه نشد، بلکه مخاطب خود را گرایش سوسیالیستی فی‌الحال موجود در میان کارگران قرار داد. کمونیست‌ها مبدع سوسیالیسم در جنبش کارگری نبودند، بلکه بخش پیگیر، پیشرو و آگاه‌گرایش سوسیالیستی موجود در درون طبقه بودند.

ثالثاً، بدیهی است که چنین طبقه کارگری با متابولیسم سیاسی درونی و سازمانیابی خودبخودی‌اش، یک صف بدون رهبر نیست. تجسم طبقه کارگر بدون رهبران کارگری غیر ممکن است. هیچ مبارزه‌ای نمیتواند بدون رهبری شکل بگیرد و طبقه کارگر بدون مبارزه، بدون مقاومت هر روزه در برابر بورژوازی قابل تصور نیست. این چیزی است که دو قطبی "حزب - توده‌ها" بطور کلی از آن غافل است. این چیزی است که چپ پوپولیست، که رهبری را صرفاً از مقوله "تئوری" و "آگاهی" استنتاج میکند نمیتواند بفهمد. کارگران در هر شرایط رهبران خود را دارند. این رهبران ممکن است خوب

پوپولیسیم در تخطئه مطالبات اقتصادی کارگران و جریانات فعال در قلمرو مبارزه اقتصادی، به مباحثات بلشویسم در برابر اکونومیستها در اوایل قرن متوسل میشود. هیچ مثالی از این نامربوط تر نمیتواند وجود داشته باشد. در روسیه اوایل قرن بخش کمونیست طبقه کارگر، یعنی پیشروان و رهبران عملی کارگری ای که خود در صف مقدم مبارزه اقتصادی قرار داشتند، آن گرایشی در درون طبقه را که افق مقدم مبارزه برای ایجاد تحول در قدرت سیاسی را از چشم دور میدارد، مورد انتقاد قرار میدهد. بلشویک ها مصرند که کارگران نباید، بویژه در شرایطی که جامعه در آستانه یک انقلاب عظیم علیه تزاریسیم و استبداد است، از نقش خود به مثابه رهبر مبارزه برای دمکراتیزه کردن کل جامعه عقب بنشینند، خود را در محدوده مبارزات اقتصادی محبوس کنند و رهبری توده های وسیع را در قلمرو سیاست به بورژوازی بسپارند. دو جریان در درون طبقه کارگر بر سر اهمیت مبارزه سیاسی به بحث میپردازند. خرده بورژوازی ناراضی ایران به خیال خود در این مباحثه برگ برنده ای برای تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران و منحل کردن آن در مبارزه ضد رژیم خلیفه پیدا میکند. مبارزه ضد اکونومیستی توسط چپی که اساسا چه در سطح نظری و چه در اهداف سیاسی و چه در موجودیت اجتماعی واقعی خود خلق را جایگزین طبقه کرده است نمیتواند جز پوششی شبه مارکسیستی برای تخطئه هویت و مطالبات مستقل طبقه کارگر باشد.

ما این سنت "مبارزه ضد اکونومیستی" را رد میکنیم، و اتهام اکونومیسم از جانب این طیف را سندی میگیریم دال بر جهت گیری و تعلق کارگری حزب کمونیست ایران، مبارزه اقتصادی رکن مبارزه طبقاتی و جز لایتجزای مبارزه کمونیستی است. مگر در دوره های انقلابی، در بخش اعظم حیات طبقه کارگر مبارزه اقتصادی بیشترین انرژی مبارزاتی کارگران را بخود اختصاص میدهد. در دل این مبارزه رهبران انقلابی کارگران پرورده میشوند و طبقه کارگر به هویت مستقل و قدرت خود واقف میشود. آن جریان مدعی کمونیسم که نتواند پیشروان مبارزه اقتصادی کارگران را در بر بگیرد، جریانی که نتواند در این عرصه از مبارزه راهگشا، سازمانده و رهبر باشد، هرگز نمیتواند یک جریان کارگری باشد. کمونیسم کارگری در ایران و حزب کمونیست بطور اخص باید مبارزه اقتصادی را به یک محور اساسی فعالیت خود تبدیل کند.

۵) کمونیست ها هیچ منافعی جدا از منافع کل طبقه کارگر ندارند. مبارزه برای وحدت طبقه کارگر و و بهم بافته شدن کارگران در هر شکل ممکن، که تشکل حزبی تنها یکی از آنهاست، جز لایتجزای کار کمونیستی است. یک شرط حیاتی در سازماندهی کمونیستی کارگران توسط حزب، گسست قاطع از سکتاریسم سنتی چپ خرده بورژوازی در ایران است.

یک خصلت مشخصه چپ پوپولیسیم در کار سازمانی سکتاریسم بود. اما سکتاریسم چیست؟ پافشاری بر اختلافات سیاسی و نظری در میان سازمانها سکتاریسم نیست. معتقد بودن به حقانیت اعتقادات، سیاست ها و مواضع حزب خود، تبلیغ آن و دفاع پر حرارت از آن

باشند یا بد، ممکن است انقلابی باشند یا اصلاح طلب، ممکن است دامنه نفوذ و اقتدارشان وسیع باشد یا محدود، اما بهرحال به مثابه رهبر عمل میکنند. این رهبران، رهبران همان مقاومت اجتناب ناپذیر و تعطیل ناپذیر کارگران در مواجهه روزمره با سرمایه و سرمایه داران اند. اینها رهبران حضوری محلی و مستقیم توده کارگراند. هیچ حزبی نمیتواند بدون رهبران مستقیم، بدون رهبران محلی، و یا از بالای سر آنان صرفا با اتکا به حقانیت شعارها و "رسالت تاریخی اش" در رهایی کارگران، طبقه را به حرکت در آورد.

در بخش آخر این مقاله به نتایج عملی این نکات برای سیاست سازماندهی ما خواهیم پرداخت. اینجا همینقدر کافی است که بگوئیم کار حزبی و کمونیستی در میان کارگران مستلزم ملحوظ داشتن تمام این خصوصیات عینی کارگر است. در واقع اگر حزبی کارگری باشد جز این چاره ای ندارد. سازمانیابی خودبخودی طبقه ما بخشی از واقعیت این طبقه است. سازماندهی حزبی و کمونیستی باید به اشکال گوناگون با این سازمانیابی خودبخودی مرتبط و چفت شود. رهبران عملی کارگری ستون فقرات احزاب کارگری اند. حزب کمونیست باید در درجه اول بتواند حزب رهبران عملی باشد. و بالاخره، حزب کمونیست تنها آهنگام شایسته عنوان حزب کارگری خواهد بود که تجسم و آرایش حزبی گرایش رادیکال - سوسیالیست، گرایش کمونیست، در درون خود طبقه کارگر باشد و این گرایش حزب کمونیست را بعنوان یک ظرف مهم تشکیلاتی در مبارزه همه جانبه اش به رسمیت بشناسد. به این نکات باز خواهیم گشت.

۴) مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقاتی و زمینه اصلی آگاهی توده های وسیع طبقه به هویت طبقاتی شان است. تنها حزبی میتواند شایسته نام "حزب کارگران باشد" و در موقعیت رهبری مبارزه طبقاتی کارگران قرار بگیرد که با مبارزه اقتصادی کارگران عجین شده باشد و در تک تک سنگرهای روزمره این مبارزه، به مثابه پیشرو، سازمانده و هدایت کننده طبقه کارگر ظاهر شود.

یکی از مشخصات اصلی چپ غیر پرولتری در ایران تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران است. جالب اینجاست که این برخوردها تاریحا تحت پوشش مبارزه علیه "اکونومیسم" توجیه شده است. هم امروز جریانات مائوئیستی از نوع اتحادیه کمونیستها حزب کمونیست ایران را به دلیل طرح خواست ۴۰ ساعت کار و اضافه دستمزد و بیمه بیکاری به لقب اکونومیست مفتخر کرده اند. در واقع آنچه در اغلب موارد تحت عنوان اکونومیسم از جانب پوپولیستها محکوم شده و میشود نفس موجودیت مستقل طبقه کارگر و پایه ای ترین و دائمی ترین اشکال ابراز وجود سیاسی او در برابر بورژوازی و سرمایه است.

منفی کم تاثیرتر میشود. زیرا بر خلاف "احزاب سیاسی چپ"، کارگران کمونیست عمدتاً از چنین گرایش‌های سکتاریستی بدورند. کارگر کمونیست ارزش متحد شدن و متحد ماندن هر دو انسان هم طبقه ای خود را می‌شناسد. از اتحاد سه کارگر در یک محفل تا تجمع هزار کارگر در مجمع عمومی، از همبستگی خانواده های کارگری در یک کوچه، تا تشکیل اتحادیه های سراسری، از تشکیل یک تعاونی تا تشکیل حزب سیاسی، اینها همه اشکالی از اتحاد کارگران است که کارگر کمونیست در آن تحقق رویای دائمی خود را می‌بیند: وحدت همه جانبه طبقه کارگر، به هم بافته شدن کارگران و تبدیل آنها به یک تن واحد در برابر بورژوازی. بخش اعظم کارگرانی که در تمام طول انقلاب ۵۷ به این تلاش مشغول بودند و از جانب چپ پوپولیست ایران "تشکل گریز" و "اکنونیست" لقب گرفتند، در واقع جز همان طیف کمونیست و رادیکال سوسیالیست طبقه کارگر نبودند که نمیتوانستند با سکتاریسم مسلط به چپ رادیکال کنار بیایند.

حزب کمونیست باید به نیروی هدایت کننده و سازمانده طبقه کارگر بدل شود و نه سازمان منحصر به فرد طبقه. بدرجه ای که طبقه کارگر در اشکال مختلف متحد شده باشد، بدرجه ای که سازمانهای گوناگون کارگری بخش های مختلف کارگران را از افراد در آورده باشند و بدرجه ای که طبقه کارگر توانسته باشد به طرق گوناگون و از طریق تشکل های متنوع در برابر بورژوازی سنگربندی کرده باشد، امکان مادی انقلاب سوسیالیستی و ایفای نقش حزب کمونیست بمثابه نیروی پیشرو در این مبارزه بیشتر فراهم است. حزب کمونیست فقط آلترناتیو سایر اشکال سازمانی طبقه نیست، بلکه خود برای گسترش این اشکال تلاش میکند. اتحاد طبقه فی النفسه یک هدف در خود حزب کمونیست ایران است.

در صفوف طبقه کارگر سکتاریسم نیست. سکتاریسم به معنای جدا کردن منافع حزب و سازمان کمونیستی از منافع طبقه کارگر بطور کلی است. سکتاریسم یعنی ظاهر شدن در طبقه کارگر نه بعنوان عضوی از طبقه، بلکه بعنوان عضوی از یک فرقه خاص که منافعی جدا و مقدم بر منافع کل طبقه دارد.

منشا و خاستگاه سیاسی سکتاریسم چپ خرده بورژوایی کاملاً روشن است. برای بورژوازی و خرده بورژوازی کارگران چه در عرصه سیاسی تنها باید به آن درجه و به آن اشکالی متحد شوند که سیاست های بورژوازی و مصالح جامعه بورژوایی ایجاب میکند. اتحاد همه جانبه طبقه کارگر برای بورژوازی نه تنها بی ارزش بلکه مخرب است و باید از آن ممانعت به عمل آید. همین ذهنیت طبقاتی در عملکرد پوپولیسم انعکاس می‌یابد. بدیهی است که برای خرده بورژوای معترضی که تحت نام سوسیالیسم حداکثر می‌خواهد این یا آن رژیم مستبد را سرنگون کند، این یا آن بانک و صنعت را ملی کند، این یا آن آلترناتیو بورژوایی را در برابر وضع موجود برقرار سازد، و در این میان به طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمکی در این امر مینگرد، وحدت کارگران فی النفسه هدف نیست.

برای سوسیالیسم خرده بورژوایی اشکال مختلف متحد شدن و مبارزه کردن کارگران برای بهبود اوضاع اقتصادی شان، ایجاد تشکل های صنفی شان، گسترش حقوق اجتماعی شان و غیره نه فقط زائد بلکه حتی در مواردی میتواند دست و پا گیر و "انحرافی" معنی شود. این نگرش در عرصه تشکیلاتی خود را بصورت مطلق شدن و قدوسیت ماورا طبقاتی "سازمان سیاسی" آشکار میکند. برای کارگران متحد شدن در محافل، در صندوقها، در کمیته های کارخانه، در اتحادیه ها و شوراهای و نظایر آن، طرق حیاتی برای ابراز وجود مستقل به مثابه یک طبقه است. برای سوسیالیست خرده بورژوا، این اشکال وحدت و سازمانیابی طبقه کارگر، حداکثر پلکانی برای ترقی کارگران تا آستانه ورود به "سازمان" است. به زعم اینان، در مقایسه با وحدت در "سازمان"، هر شکل غیر حزبی تشکل و مبارزه کارگران لزوماً شکلی عقب مانده یا انتقالی است. "سازمان" آلترناتیو و رقیب این اشکال است.

به درجه ای که کمونیسم ایران توانسته است از نگرش سیاسی و بنیادهای فکری سوسیالیسم خرده بورژوایی خلاص شود، به همان درجه امکان خلاصی از سکتاریسم سازمانی را نیز یافته است. شرط لازم گسستن قطعی از این سکتاریسم نقد عمیق بقایای این تلقیات در شکل عادات و اخلاقیات سازمانی و از آن مهم تر، مبارزه برای متکی کردن حزب کمونیست به یک ظرف عمل متحدانه طیف کارگران کمونیست در درون طبقه کارگر است. واقع بدرجه ای که حزب ما جایگاه خور را در درون طیف رادیکال - سوسیالیست در طبقه کارگر باز یابد، سکتاریسم به عنوان یک عامل بازدارنده و

kanoonmabahes@gmail.com

کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش در نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آلترناتیو مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مینویس است.

برنامه یک خدای بهتر



کانون مباحث کمونیسم کارگری

kanoonmabahes@gmail.com






<http://jahantelegraf.com/>

<https://t.me/nashriyeporsesh>

<https://www.instagram.com/p/CDcAfVhhwHB/?igshid=1rpap256mmtj4>

<https://www.facebook.com/kanoonmabahes>

کانون مباحث کمونیسم کارگری

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

پیامها بمناسبت درگذشت رفیق بهروز مهرآبادی

بهروز مهرآبادی عزیز درگذشت

به اطلاع میرسانیم که رفیق عزیزمان بهروز مهرآبادی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری پس از حدود سه سال جدال با سرطان امروز ۱۶ سپتامبر در شهر گوتنبرگ سوئد درگذشت. درگذشت بهروز را صمیمانه به اعضای خانواده اش، دوستانش و به کلیه اعضا و دوستان حزب تسلیت میگوییم.

بهروز از فعالین سیاسی قدیمی است که از زمان حکومت پهلوی بلاوقفه در حال مبارزه و جدال با ستمگری و بی عدالتی های اجتماعی بوده است. او از کادرهای قدیمی و با سابقه و با تجربه حزب بود و چند دهه از زندگی اش را صرف تلاش و مبارزه برای دنیایی بهتر، دنیایی انسانی و فارغ از ستم و تبعیض و نابرابری و صرف پیشروی حزب نمود. بهروز مسئولیت های مختلفی در طول فعالیت با حزب داشت از جمله چندین سال دبیر تشکیلات سوئد حزب و چندین سال سردبیر نشریه انترناسیونال بود و با دقت و پشتکار و با احساس مسئولیت فوق العاده فعالیت میکرد. متأسفانه سرطان به او مهلت نداد پیشروی های بیشتر جنبشی که خود یک عضو فعال آن بود را ببیند. مرگ بهروز ضایعه ای دردناک برای حزب ما و جنبش رهایی بخش سوسیالیستی است.

آرمان های انسانی بهروز عزیز همیشه زنده است. یادش را گرامی میداریم.

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۶ شهریور ۱۳۹۹، ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۰

پیام تسلیت به کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران بمناسبت درگذشت رفیق بهروز مهرآبادی!

با نهایت تأسف درگذشت رفیق بهروز مهرآبادی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران را به این کمیته و به تمام رفقا و دوستانش و اعضا حزب کمونیست کارگری ایران تسلیت می‌گوئیم. بهروز از فعالین کمونیست دیرینه جنبش برابری طلبی و آزادی خواهی بود که چند دهه از عمر خود را صرف مبارزه برای رهایی و رفاه انسان کرد. خود را شریک غم و اندوه شما و خانواده بهروز عزیز میدانیم.

یاد و خاطره مبارزات بهروز عزیز گرامی باد.

مبارزان کمونیست

۱۷ سپتامبر ۲۰۲۰

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق بهروز مهرآبادی

طبق اطلاعیه رسمی حزب کمونیست کارگری ایران، متأسفانه رفیق بهروز مهرآبادی، از فعالین قدیمی جنبش چپ و عضو کمیته مرکزی آن حزب، بعد از یک جدال سخت دو-سه ساله با بیماری سرطان، دیروز ۱۶ سپتامبر، در شهر گوتنبرگ سوئد، درگذشت. ما درگذشت رفیق بهروز مهرآبادی را صمیمانه به اعضای خانواده اش، به دوستانش، و به حزب کمونیست کارگری ایران تسلیت میگوییم. یاد رفیق بهروز را با گسترش مبارزه انقلابی-سوسیالیستی برای به پیروزی رساندن کارگر و سوسیالیسم در ایران گرامی خواهیم داشت!

دبیرخانه حزب سوسیالیست انقلابی ایران

Iransocialist2017@gmail.com

۲۷ شهریور ۱۳۹۹

۱۷ سپتامبر ۲۰۲۰

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق بهروز مهرآبادی

با کمال تأسف مطلع شدیم که رفیق بهروز مهرآبادی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران پس از سه سال جدال با بیماری سرطان روز 16 سپتامبر 2020 در شهر گوتنبرگ سوئد درگذشت. حزب کمونیست کارگری- حکمتیست درگذشت رفیق بهروز مهرآبادی را به اعضای خانواده و بستگانش و به دوستان و رفقای در حزب کمونیست کارگری ایران تسلیت می گوید. یادش گرامی باد.

دفتر مرکزی

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

۱۷ سپتامبر ۲۰۲۰

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!